

تاریخ وصول: ۹۱/۹/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۱/۳۰

«وحدت وجود» از دیدگاه اسیری لاهیجی

علی اکبر افراسیاب پور^۱

استادیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

جلیل محمدی

کارشناس ارشد ادیان و عرفان

چکیده:

شمس‌الدین محمد اسیری لاهیجی (ح ۸۴۰-۹۱۲ ق) یکی از عرفای شیعی در عصر تیموری است که در آثار منظوم و مثنوی خود به بیان اندیشه‌های عرفانی در حوزه نظری و عملی پرداخته است. محوری‌ترین بحث در عقاید او طرح نظریه «وحدت وجود» است که تحت تأثیر ابن عربی و شیخ محمود شبستری آن را با بیانی زیبا ترسیم می‌کند. وحدت وجود که تفسیری عرفانی از توحید به شمار می‌آید، از قرن دوم هجری در عرفان اسلامی سابقه داشته و توسط ابن عربی به زبانی فلسفی روش‌مند گردیده است و اسیری لاهیجی یکی از شارحان نظریه وحدت وجود به شمار می‌آید که ضمن بهره‌گیری از مضامین مولوی و حافظ به عارفان اولیه نیز اشاره دارد و از «وحدت وجود» به «انسان کامل» می‌رسد و خداوند را وجود حقیقی و اصیل به شمار می‌آورد که دیگر موجودات جلوه‌های آن نور سرمدی هستند.

کلید واژه‌ها:

توحید، عرفان شیعی، ابن عربی، وحدت شهود، فنا، احدیت.

^۱ - ali412003@yahoo.com

پیشگفتار

دین اسلام بر اساس «توحید» پایه‌گذاری شده است و مهمترین بحث در قرآن کریم، روایات و متون دینی به همین مطلب اختصاص یافته است. برای بیان و شرح اعتقاد به وحدت و یگانگی حق نظریه‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی از سوی فقها، متکلمین، فلاسفه و عرفای اسلامی ابراز گردیده که نشان می‌دهد همگی کوشش داشته‌اند به معنای عمیق توحید دست یابند و به باطن گفته‌های خداوند در این باره نزدیک شوند. البته برخی نیز «اهل ظاهر» بوده‌اند و از هر نوع بحثی درباره توحید امتناع نموده‌اند و به بیان ظاهر کلمه توحید اکتفا کرده‌اند.

شاید عمیق‌ترین کاوش‌های نظری و عملی در دریافت معنای توحید را در عرفان اسلامی و شیعی بتوان یافت. چرا که در این عرفان با الگو قرار دادن قرآن کریم و گفته‌های حضرت علی (ع) که اولویت اول در طرح مطالب آنها، توحید است، با بحث از توحید به عرصه فرهنگ اسلامی گام نهاده‌اند. نخستین کتاب‌های عارفان اسلامی با عنوان توحید و درباره آن است.

از طرفی هدف اصلی در عرفان اسلامی نزدیک شدن و قرب الی الله است و درک توحید به منزله گامی اساسی در این مسیر شناخته شده است. از هنگامی که عرفان به دو بخش نظری و عملی تقسیم شد، از هر دو جهت، برای نزدیکی به حق، گام‌هایی برداشته شد. در عرفان نظری که به عنوان نوعی هستی‌شناسی ظهور کرد و سپس گسترش یافت، مرکزیت با بحث از توحید بود و به پیدایش «نظریه وحدت شهود» رسید که همان فنا و بقای بالله باشد.

عارفان از ابتدا برای توحید معانی و تقسیم‌بندی‌های دقیقی را در نظر گرفتند و در این مورد موشکافی‌ها کردند، مانند اینکه توحید را به عام و خاص و خاص الخاص تقسیم نمودند: «توحید عام یعنی چیزی مثل او نیست، اما توحید خاص آن است که کسی غیر او نیست... توحید صوفیان آن است: دیده جز یک نبیند، دل جز یک نداند، جز یک در علم ناید.»

(انصاری، ۱۳۶۲: ۲۱۰)

محمد غزالی توحید را اقیانوسی بی پایان دانست که هر گروه از مؤمنان به درجاتی از آن دست می‌یابند. (غزالی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۲۴۶) اما همگی اعتراف دارند که وحدت وجود عرفانی را از قرآن کریم و روایات به ویژه نهج البلاغه درک کرده‌اند و عارفان شیعی در این باره بر گفتار معصومین (ع) به ویژه خطبه‌های توحیدی امام علی (ع) و صحیفه سجادیه استناد می‌کنند.

«وحدت وجود» از دیدگاه اسیری لاهیجی

عارفان اسلامی بر همین اساس خود را موحد حقیقی می‌دانند که اصالتی برای غیر حق قائل نیستند و عقاید دیگران را که غیر حق را به رسمیت می‌شناسند، توحیدی خالص نمی‌دانند و با حقیقت و اسرار آن بیگانه می‌خوانند:

قطره در دریافتاد و شد فنا	عین دریا گشتنش آمد بقا
قطره و دریا به معنی خود یکی است	غیر حق در هر دو عالم هیچ نیست
هر که او را ذوق این اسرار نیست	جان او را با حقیقت کار نیست

(اسیری لاهیجی، ۱۳۷۱: ۲۰۱)

اگر ادعا شود که همه آثار منثور و منظوم اسیری لاهیجی به شرح و بیان توحید و نظریه وحدت وجود عرفانی اختصاص دارد اغراق نشده است و در این مقاله با نگاهی به آثار و اندیشه‌های او این مطلب روشن می‌شود.

اسیری لاهیجی و عرفان شیعی

شمس‌الدین محمد بن یحیی بن علی لاهیجی متخلص به اسیری (ح ۸۴۰-۹۱۲ ق) بی‌تردید یکی از بزرگترین عارفان شیعی در جهان اسلام به شمار می‌آید. او بین شانزده تا بیست سال نزد سید محمد نوربخش (۷۹۵-۸۶۹ ق) آموزش علمی و عملی دید. نسب سید محمد خود با هفده واسطه به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد و از شاگردان ابن فهد حلی شیعی و مرید خواجه اسحق ختلائی بود. طریقه شیعی او چنان گسترشی داشت که شاهرخ را به وحشت انداخت و او را دستگیر و زندانی نمود. پس از وفات شاهرخ به ری آمد و در شهریار خانقاهی ساخت و مریدان را گرد آورد که یکی از آنها اسیری لاهیجی بود.

پس از درگذشت سید محمد، دو تن جانشین او شدند، یکی پسرش شاه قاسم فیض بخش بود که شمال و شرق ایران را زیر پوشش معنوی خود داشت و دیگری اسیری لاهیجی بود که

در شیراز مستقر شد. چهل و سه سال در خانقاه نوریه خود به فعالیت پرداخت. در پشت نسخه خطی مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز (تحریر سال ۹۰۰ ق) آمده:

شیخ شمس الدین محمد آفتابی کز شرف نوریخشی همچو او در عالم معنی که دید
عندلیب طبع وقادش ز گلشن شرح داد فی الحقیقه کس گلی چون او از آن گلشن نچید

(اسیری لاهیجی، ۱۳۸۱، مقدمه: ۱۹)

«اسیری معتقد به مذهب شیعه اثنی عشریه بوده و اشعار زیادی دارد که دلالت بر این معنی دارند و سند طریقت او نیز با بیست و دو واسطه به حضرت امام رضا (ع) می پیوندد. یکی از بخش های کتاب او، اسرارالشهود نیز اینگونه شروع می شود:

مرتضی آن منبع صدق و صفا، آن وصی و جانشین مصطفی

شیخ محمد همواره لباس سیاه می پوشید. گویند زمانی که شاه اسماعیل صفوی بعد از تسخیر شیراز به ملاقات او رفت، از علت سیاه پوشیدنش سؤال نمود، اسیری پاسخ داد که جهت عزاداری حضرت حسین (ع) است و بس. شاه گفت: عزاداری آن حضرت در هر سال زیاده برده روز متداول نیست. گفت: مردم اشتباه کرده اند، که عزاداری آن بزرگوار تا روز قیامت باقی است.» (همان: ۲۴) درباره حضرت علی (ع) سروده است:

آئینه خدا، به خدا مرتضی علیست گنج بقا و نور لقا مرتضی علیست...
آن کاملی که گفت انا اللّوح و القلم هم عرش و هم زمین و سما مرتضی علیست
آن کو کلام ناطق و سرّی است کس مدان برتر شده ز چون و چرا مرتضی علیست
گر شاه اولیا طلبی و امام دین بشنو اسیریا به خدا مرتضی علیست

(اسیری لاهیجی، ۱۳۵۷: ۳۶۴)

ارتباط او با عرفان شیعی را می توان از گفته شیخ ابوالقاسم بصیر که نبیره اسیری است دریافت که نقل شده «هرگاه در سلک پیروان شیخ، حنفی مذهبی وارد می شد و او را فتحی روی نمی داد، شیخ به او می گفت که مذهب شافعی باید اختیار کنی تا تو را فتوحات حاصل

شود و چون به مذهب شافعی می‌گروید و در آن حالت نیز ریاضت او فایده‌ای نمی‌داد، او را از مذهب شافعی به مذهب شیعه دعوت می‌نمود.» (اسیری لاهیجی، ۱۳۸۸، مقدمه: ۲۴)

عرفان شیعی در عصر ایلخانی و تیموری با رشد و شکوفایی همراه بود و طریقه‌های صفوی، نعمت‌اللہی، نقطوی، مشعشی، حروفی و نوربخشی با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآن کریم و روایات معصومین (ع) به ترویج عقاید شیعی پرداخته و نوعی اتحاد و وفاق پنهانی را در زیر چتر تشیع فراهم آوردند و این روند به پیدایش دولت شیعی صفویه منجر شد که تحولی بزرگ در تاریخ تشیع در ایران و جهان به شمار می‌آید و یکی از اندیشمندان اصلی در این زمینه اسیری لاهیجی بود. (ر.ک: الشیبی، ۱۹۶۴: ۱۸؛ همو، ۱۳۸۷: ۳۱۸)

قاضی نورالله شوشتری درباره شخصیت علمی و عرفانی اسیری مطالبی دارد و او را از بزرگان عرفان شیعی به شمار می‌آورد. عقیده دارد که اگر طریقه همدانیه که منسوب به سیدعلی همدانی (متوفی ۷۸۶ق) است و در شجره عرفانی اسیری قرار دارد؛ به وجود او افتخار کنند حق دارند. «به تواتر رسیده که حضرت سید سند میرصدرالدین شیرازی و علامه دوانی در بعضی از مقامات رکاب ولایت انتساب شیخ را از روی تعظیم گرفته سوار ساخته‌اند و از بعضی ثقات شنیده شده که هرگاه علامه دوانی به زیارت جناب شیخ می‌رفته چون نعلین شیخ را بر آستان خانه می‌دید، اول آنها را برداشته به چشم و روی خود می‌مالید... جد من (شوشتری) با او در شیراز ملاقات داشته و او را از اهل ایمان دانسته است. همچنین در دیوان او اشعار زیادی در زمینه ارادت به اهل بیت بخصوص حضرت علی (ع) وجود دارد.» (شوشتری، ۱۳۵۴: ۱۵۵)

«وحدت وجود» از دیدگاه اسیری لاهیجی

اسیری لاهیجی در عرفان از قرآن کریم و روایات معصومین (ع) بسیار بهره می‌گیرد و اساس اندیشه‌های خود را بر آن پایه قرار می‌دهد. در حوزه عرفان نظری بیش از همه تحت تأثیر محیی‌الدین ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ق) است. با آثار او به ویژه با فتوحات مکیه و فصوص الحکم آشنا بوده و در نظریه وحدت وجود از او بهره گرفته است، همچنین در بحث از اسما و صفات حق، اعیان ثابته، عوالم کلبیه و حضرات خمس و حقیقت محمدیه از آموزه‌های ابن عربی استفاده می‌نماید. در متون نشر که به طور مستقیم به گفته‌های او استناد می‌کند و در اشعار خود نیز بطور غیرمستقیم به او نظر دارد.

در شعر از مضامین مولوی و حافظ بیش از همه استفاده کرده است و بسیاری از ابیات مثنوی را شرح می‌کند. حتی در آثار خود کتابی با عنوان منتخب مثنوی معنوی دارد و در رسائل خود نیز ابیاتی از مولوی و سنایی و امیرخسرو دهلوی را شرح کرده است. در میان عارفان پس از استاد خود سید محمد نوربخش که بسیار عاشقانه درباره او شعر گفته است، ریال بیش از همه از حسین بن منصور حلاج (متوفی ۳۰۹ ق) و بایزید بسطامی (متوفی ح ۲۶۱ ق) سخن گفته است.

- با زاهد بی ذوق مگو سرّ انالحق اسرار سلاطین چو بعامان نتوان گفت

(اسیری لاهیجی، ۱۳۵۷: ۳۸)

- بحر بی پایان عرفان بایزید آنکه چشمِ دهر مثل او ندید...

(اسیری لاهیجی، ۱۳۸۱: ۱۶۶)

- و الی اقلیم عرفان بایزید آنکه دایم بود عشقش بر مزید...

(همان: ۷۴)

- بایزید آن حجت اسلام و دین آن خلیفه حقّ و قطب العارفين...

(همان: ۹۵)

- سرور اقطاب عالم بایزید آنکه خود را آنچنان که هست دید...

(همان: ۱۰۷)

همچنین به عارفان دیگر چون ابوسلیمان دارانی، عارف قرن دوم و سوم هجری، حسن بصری (متوفی ۱۱۰ ق)، ابراهیم ادهم (متوفی ۱۶۱ ق)، سری سقطی (متوفی ح ۲۴۵ ق)، معروف کرخی (متوفی ۲۰۰ ق)، جنید بغدادی (متوفی ۲۹۷ ق)، ذوالنون مصری (متوفی ۱۴۵ ق)، ابوتراب نخشبی (متوفی ۲۴۵ ق)، شیخ اخی فرج زنجانی (قرن چهارم قمری) پرداخته است:

- این حکایت بشنو از پیر و مرید تا که گردی در ارادت بر مزید

شیخ دارانی که شیخ فقر بود بوسلیمان نام و قطب عصر بود...

(همان: ۷۰)

- نقل آمد از کبار اولیا
از سری آن سرور اهل صفا...
(همان: ۸۰)
- مقتدای دین حسن خیرالانام
آنکه شهر بصره شد او را مقام...
(همان: ۱۲۷)
- پیر بغدادی جنید رازدان
این چنین فرمود هنگام نشان...
(همان: ۱۱۷)
- پیر بغدادی جنید آن رهنما
چونکه شد اندر طریقت پیشوا...
(همان: ۱۲۳)
- شیخ زنجانی ولی خاص حق
بوالفرج کو برد از عالم سبق...
(همان: ۱۲۵)
- آن براهیمی که ابن ادهم است
از همه شاهان عالم اعظم است...
(همان: ۱۶۳)
- گفت چون سلطان ملک معنوی
ابن ادهم مقتدای متقی...
(همان: ۱۷۰)
- رهنمای سالکان راه هو
آنکه شد معروف کرخی نام او...
(همان: ۱۹۴)
- عارف حق بوتراب نخشبی
آنکه بود او عارف علم نبی...
(همان: ۱۹۶)

وحدت وجود

نظریه «وحدت وجود» در عرفان اسلامی با عقیده پانته‌ایسم (Pantheis) و پانن تئیسیم (Panentheis) غربی فاصله زیادی دارد، آنها آن را به معنای «همه خدایی» می‌گیرند که «خدا

کل است و کل خداست یا خدا جهان است و جهان خداست.» (استیس، ۱۳۷۵: ۲۱۴) باروخ اسپینوزا چنین عقیده‌ای داشت. اما در وحدت وجود اسلامی، توحید و یگانگی خداوند مورد نظر است و هدف از عرفان قرب و نزدیکی به خداوند می‌باشد. البته عارفان بزرگ بیان‌های متفاوتی برای این نظریه انتخاب کرده‌اند. اما همگی دو راه را برای نزدیک شدن به خداوند معتبر دانسته‌اند: «معرفت» و «محبت».

همین «قرب» را هم به معنای خاصی در نظر داشته‌اند. چنانکه خواجه عبدالله گفت: «قرب دوگانگی است که یکی به دیگری نزدیک بود، پس چون نیک بنگری قرب بُعد باشد. تصوف یگانگی است.» (جامی، ۱۳۷۰: ۲۲۶) از اینجا است که پیچیدگی وحدت وجود آغاز می‌شود. رایج‌ترین معنای آن را اغلب چنین دریافته‌اند که عارف با معرفت یا محبت عمیق به خداوند درمی‌یابد که در برابر عظمت خداوند هیچ است و او را همه چیز و خود را هیچ می‌بیند. این دیدگاه رایج است که با وحدت شهود و یا وحدت انفسی مناسبت دارد.

در اینجا بحث از اتحاد و حلول و تشبیه و تنزیه پیش می‌آید که عارفان مسلمان به ویژه عارفان شیعی هر نوع حلول و اتحاد را باطل دانسته و تشبیه و تنزیه را با هم معتبر دانسته‌اند و از اهل تشبیه و اهل تنزیه کناره گرفته‌اند. چرا که دغدغه اصلی آنها پیروی از قرآن کریم و سنت بوده است و شریعت را با طریقت همراه دانسته‌اند و جدایی از شریعت را انحراف می‌خوانده‌اند، چرا که خود را موحد واقعی دانسته و با همین وحدت وجود، یگانگی را تفسیر می‌کرده‌اند.

نخستین جمله‌ای که نظریه وحدت وجود را در خود داشته گفته معروف کرخی (متوفی ۲۰۰ق) از شاگردان حضرت امام رضا (ع) است که گفته: «لیس فی الوجود آلا الله» (عین القضاة، ۱۳۴۱: ۲۵۶) پس از او بسیاری از عارفان ایرانی مطالبی نزدیک به آن گفته‌اند، که بایزید بسطامی (متوفی ۲۶۱ق) از آن جمله است و درباره او می‌گویند: «در وجود، غیر از خدا چیزی نیست و کسی جز خدا، خدا را نمی‌شناسد و با تحقق به همین حقیقت، کسانی چون بایزید اناالله و سبحانی گفته‌اند.» (ابن عربی، ۱۴۲۳، ج ۱: ۲۷۲) گفته‌های حلاج و دیگران هم به آن برمی‌گردد.

بسیاری پیش از ابن عربی به وحدت وجود رسیده‌اند و به آن پرداخته‌اند، سهل بن عبدالله تستری (متوفی ۲۸۳ق)، ابوسعید خراسانی (متوفی ۲۸۶ق)، سمنون محب (متوفی ۲۸۸ق)، حکیم

ترمذی (قرن سوم هجری)، جنید بغدادی (متوفی ۲۹۷ق) و بسیاری دیگر که عین القضاة (متوفی ۵۲۵ق) و عطار نیشابوری (متوفی ۶۲۶ق) زیباترین بیانها را در این باره دارند:

غیر تو هرچه هست سراب و نمایش است کین جا نه اندکست و نه بسیار آمده
آنجا حلول کفر بود اتحاد هم کین وحدتست به تکرار آمده...
غیری چگونه روی نماید؟ چو هرچه هست عین دگر یکی است سزاوار آمده

(عطار، ۱۳۷۵: ۷۲)

وحدت وجود و عرفان نظری

هستی‌شناسی عرفانی با ابن عربی به سوی زبانی فلسفی گرایش می‌یابد و شارحان آثار ابن عربی را شخصیت‌هایی تشکیل می‌دهند که نسل در نسل با صبغه فلسفی و به تقلید از او بانثری فنی که در آن از اصطلاحات خاص عرفانی و فلسفی استفاده می‌شود با روشی نظام مند، عرفان نظری را چون مکتبی فلسفی طرح کرده‌اند. ابن شارحان که با صدرالدین قونوی (متوفی ۶۷۳ق) آغاز می‌شوند، به استاد خود «شیخ اکبر» گفتند و با تعمق در فلسفه مشایی و اشراقی بحث از «وجود» را در مرکز عقاید خود قرار داده و با بحث‌های فلسفی و عقلانی به اثبات دریافت‌های قرآنی و شهودی پرداختند. آنها خداوند را با نام «حق» یاد کردند و در سراسر جهان اسلام از شمال آفریقا تا هند به بیان عرفان نظری با این شیوه ادامه دادند. شاخه شیعی این حکیمان عارف نیز چنان قدرت گرفت که در حوزه‌های دینی نیز تا به امروز به تدریس فصوص الحکم و شرح‌های آن ادامه داده‌اند.

در عرفان از زبان‌های مختلفی برای بیان کشف و شهود و تجربه‌های عرفانی استفاده شده است، شاخص‌ترین آنها زبان شعری و اشاره‌های رمزآمیز می‌باشد، اما با ابن عربی، زبانی فلسفی هم به آنها اضافه شد و پس از حمله مغول و آزادی نسبی که برای شیعیان به وجود آمد، عرفان شیعی با استفاده از هر زبانی با آثار متعدد و عارفان فراوان به عرصه فرهنگ دینی گام نهادند. از عصر ایلخانی به بعد بیش از صد شرح به فصوص الحکم به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و اردو نوشته شد که برخی از آنها خود کتاب درسی حوزی گردید. شرح مؤید الدین جنیدی (متوفی ۷۰۰ق)، شرح سعید الدین فرغانی (متوفی ۷۰۰ق)، شرح عبدالرزاق کاشانی (متوفی ۷۳۵ق) و شرح داود قیصری (متوفی ۷۵۱ق) از آن جمله بودند. اسیری لاهیجی یکی از

شارحان بزرگ عرفان نظری است که با نظم و نثر خود این راه را ادامه داده است و در آثار خود به بیان نظریه وحدت وجود می‌پردازد.

«وحدت وجود» در این نظام فلسفی و در چهارچوب این عرفان نظری در مرکز قرار گرفت. در نزد همه این بزرگان وجود حقیقی و اصلی متعلق به خداوند واحد و یگانه است، دیگر موجودات مظاهر گوناگون همان حقیقت واحد هستند. وجود برای خداوند حقیقی و برای دیگر موجودات وصفی مجازی است. یعنی به توحید و وحدت اعتقاد دارند، یعنی دو وجود را در عالم قبول ندارند که یکی خالق و دیگری مخلوق باشد، بلکه یک وجود است که از یک وجه خالق و از وجه دیگر مخلوق است.

آن حقیقت واحد که حق باشد، یک تجلی ازلی دارد که به آن «فیض اقدس» می‌گویند. صور ممکنات در علم خداوند را «اعیان ثابت» می‌نامند و ظهور موجودات از مسیر همان اعیان ثابت به سوی عالم معقول و سپس عالم محسوس سرازیر می‌شود، که «فیض مقدس» نام می‌گیرد. از اینجا به ترسیم اسما و صفات حق می‌پردازند که حقایق کلی و جزئی در عالم اسماء الهی هستند و تحت تربیت اسمی خاص ظهور می‌یابند و از اینجا به انسان کامل می‌رسند که مظهر کامل صفات الهی است. مظهر اسم اعظم همین انسان کامل می‌باشد و اولین ظهور از ذات احدیت را حقیقت محمدی یا نور محمدی گفته‌اند. با ترسیم حضرات خمس و بحث از نبوت و رسالت و ولایت، عرفان نظری شکل می‌گیرد. (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۲۰؛ الفاخوری، ۱۳۵۸، ج ۱: ۵۷۵؛ نصر، ۱۳۶۱: ۱۲۵؛ امین، ۱۳۷۶: ۲۱)

شاخه شیعی شارحان ابن عربی با نقد و بررسی عقاید او به عرفانی شیعی پایبند ماندند و سیدحیدر آملی (متوفی ۷۸۷ق) شاخص‌ترین چهره آنان بود که بزرگانی چون اسیری لاهیجی راه او را ادامه داده و تا دوران معاصر با شخصیت‌هایی چون محمدرضا قمشه‌ای، میرزا هاشم اشکوری و امام خمینی این راه را پیگیری نموده‌اند و هریک با ابتکارهای خاص خود، عرفان نظری را غنی‌تر و عمیق‌تر نموده‌اند. در این سیر سیدحیدر آملی شاگرد عارف شیعی سعدالدین حموی بود که نوشته‌اند: «از شیخ المشایخ سعدالدین حموی سؤال کردند که خدا چیست؟

گفت: موجود خداست (الموجود هو الله). سپس از او سؤال کردند که جهان چیست؟ پاسخ داد: غیر از خدا موجودی نیست (لاموجود سوی الله). (نسفی، ۱۳۴۴: ۱۵۳)

این خلاصه وحدت وجود و همان گفته ابن عربی است که گفت: «من می‌گویم که خدا عین وجود است. این همان قول رسول الله (ص) است که فرمود کان الله و لم یکن معه شیء

(خدا هست و چیزی جز او نیست) یعنی خدا موجود است و چیزی از عالم موجود نیست. (ابن عربی، ۱۴۲۳، ج ۳: ۴۲۹) موجودات را مظاهر و جلوه‌های نور حق دانسته‌اند.

وحدت وجود از دیدگاه اسیری لاهیجی

یکی از ویژگی‌های عرفانی اسیری لاهیجی، اعتقاد به نظریه «وحدت وجود» است که از اندیشه‌های مرکزی در عرفان شیعی به شمار می‌آید. وحدت وجود که تفسیری عاقلانه و عارفانه از کلمه توحید و لا اله الا الله است، از قرآن کریم و گفتار امیرمؤمنان علی (ع) و دیگر امامان و اولیا و عارفان مایه دارد و بیان می‌دارد که هیچ قدرت و سلطه و وجودی غیر از نیروی خداوند در عالم وجود ندارد و هرکس برای غیر خدا اصالت و قدرت و وجود قائل باشد، دچار ثنویت و دوگانه پرستی است، پس موحد حقیقی همان عارف است.

در عرفان نظری این نظریه وحدت وجود نوعی جهان‌بینی و هستی‌شناسی به شمار می‌آید که غیر حق را نفی می‌سازد و در حوزه عرفان عملی سالک را به مرتبه‌ای می‌رساند که غیر از حق را نمی‌بیند و به آن «مقام فنا» می‌گویند و برخی با عنوان «وحدت شهود» از آن نام می‌برند. اسیری لاهیجی هر دو را با بیانی زیبا طرح می‌کند: «عارف، در سیر بالله، جمیع کثرات را قائم به وجود واحد دید و معلومش شد که غیر از وجود واحد، هیچ موجود حقیقی دیگری نیست و نمود کثرات بی‌غایت و کلیت و جزویت و اطلاق و قید، همه اعتبارات آن حقیقتند و غیرت اشیا، مجرد اعتبار بیش نیست... شعر:

من ندانم که اندرین چه شک است که دو، در اصل خود دو بار، یک است

آدم که انسان کامل است، به سیر رجوعی به مقام احدیت که مبدأ است، وصول یافت و به سیر نزولی و ظهوری باز از مبدأ احدیت، به عالم تنزل نمود و کثرات موجودات را قائم به حق یافت، در شهودش غیر نماند و هرچه دید، همه را حق دید و غیری در میان نه.» (اسیری لاهیجی، ۱۳۸۱: ۱۳)

در وحدت وجود تنها حق است که وجود اصلی دارد و این وحدت اوست که اصالت دارد و موجودات کثیر دیگر هستی نما می‌باشند. «کثرات عالم غیب و شهادت، در مقام وحدت وجود مطلق یکی است؛ چه غیر از وجود عدم است و در تجلی ظهوری، آن یکی که وجود واحد است، بسیار نموده، چه به صورت جمیع اشیا، اوست که ظاهر گشته و واحد کثیر نماست. و در تجلی شعوری که سیرعروجی است، بسیار که نمود «کثرت عالم»

مراد است، «اندکی شد» یعنی به وحدت حقیقی که مبدأ و معاد کثرت است، بازگشت و تعیناتِ موهومه نماند. شعر:

هست از وهمِ تو این پندارِ غیر	ورنه او عین همه ما و شماست
اوست هستی، غیر او، جز نیست نیست	ما و تو خود نیست، هستی نماست
می نماید نیست، هست و هست نیست	این نمود از وهم هرگز برنخاست

(همان: ۱۶)

اکثر اشعار دیوان او دربارهٔ وحدت وجود است که با بیان‌های متعدد همین مطلب را بیان می‌دارد:

دو عالم خواه زیر و خواه بالا	همه آئینهٔ حق است تعالی
وجود جمله موجودات از تو	تو ظاهر در همه جل و جلالا
یکی ذاتست ظاهر خواه باطن	یکی هستی است ز اسفل تا به اعلا
چو غیری نیست اندر دار دیار	هم آلا بگو دیگر مگولا

(همان: ۲۲)

در ضمن این اشعار به آیات و روایات نیز اشاره دارد و در تفسیر آیات نیز وحدت وجودی است:

وهو معکم، زین معیت حق چه خواست	یعنی واجب را ز ممکن جلوه‌هاست
گر نه حُسنش دایماً در جلوه است	این نمود و بود عالم از کجاست
از تجلیِ جمالِ وحدت است	در حقیقت این که کثرت را بقاست
هستی عالم همه هستی اوست	بی بقای حق جهان عین فناست
حق و باطل آینهٔ یکدیگرند	هر دو در معنی بهم آلا و لاست

(همان: ۳۶)

بلکه غیر از حق را نمی‌بیند و جایگاهی در هستی برای غیر، قائل نیست:

چيست عالم جلوه‌گاه حسنِ دوست جلوه در عالم چه باشد، جمله اوست...

(همان: ۳۷)

هست از وهمِ تو اين پندارِ غير ورنه او عين همه ما و شماسست

اوست هستی، غير او جز نيست نيست ما و تو خود نيست هستی نماسست...

(همان: ۳۹)

نظریه «وحدت شخصی وجود» در عرفان اسلامی از ابتدای پیدایش عرفان مطرح بوده است و از عارفان شیعی نیز با استفاده از جوهره دین اسلام که توحید است و آموزه‌های قرآنی و روایات پیشوایان و امامان به این نظریه رسیده‌اند و با اینکه در حوزه نظری با انتقادهای «اهل ظاهر» مواجه شده و برای شرح و تفسیر آن به پیچیدگی‌هایی رسیده‌اند که برای اهل ظاهر درک آن دشوار است، اما هرگز از کوشش دست برنداشته و در قرن‌های مختلف با بیان‌های متعدد آن را بیان کرده‌اند. عارفان مسلمان و به ویژه عارفان شیعه همواره از توحید و وحدت آغاز کرده‌اند و در توضیح کثرت در هستی به تفسیرهای متفاوت پرداخته‌اند:

بی‌بهره هیچ ذره ز خورشیدِ عشق نيست زیرا که نور عشق به ذرات ملحق است

وحدت اگر به صورت کثرت ظهور کرد غير خداست باطل و حقّ دائماً حقّ است

(همان: ۵۰)

عارف چون خود غير از وحدت و توحید چیزی نمی‌داند و نمی‌بیند از این اختلاف‌ها تعجب می‌کند و در ظاهر و باطن در اول و آخر، غير از او نمی‌بیند:

از باده توحید دلم مست مدامست جانم ز فروغ رخ تو واله و شیدااست

چون غير تو در صورت و معنی نتوان یافت پس این همه تغییر و تفاوت ز کجا خاست؟

حیران جمال رخ یار است اسیری زان فارغ و آزاده ز دنیا و ز عقباست

(همان: ۵۱)

گاهی از عارف با نام «مرد اسرار» خبر می‌دهد و او را وحدت بین ترسیم می‌کند:

درون پرده کثرت، جمال وحدت دوست کسی معاینه بیند که مرد اسرار است

(همان: ۶۲)

لایحی بیان‌های جالبی درباره وحدت وجود دارد که کمتر دیده شده است و کثرت را به بیان‌های متعدد بیان می‌کند:

ما نیستیم و هستی ما هستی خداست هستی به نیستی نه قرین است نه جداست
دلبر چو رو در آینه مختلف نمود این صورت مخالف از آن اختلاف خاست
عالم چو عکس آینه دان و نقش سایه دان کو را نمود و بود ز وهم و خیال ماست

(همان: ۱۹)

اغلب عارفان ایرانی از سنایی و عطار و مولوی تا دوران معاصر از تمثیل چشمِ احوال و دوبین استفاده کرده‌اند که انسان مادی دچار چنین مشکلی است و اگر به وادی توحید و وحدت وجود بیاید از آن نجات می‌یابد:

شد نقش دوئی خیال احوال چون غیر یکی نبود موجود

(همان: ۱۰۵)

توحید رکن و اصل دین و بلکه اساس عرفان اسلامی به شمار می‌آید و همه آثار عرفانی شرحی بر توحید هستند:

والله لیس غیرک فی عرصه الوجود چون هرچه بود جمله تویی غیر تو نمود
رخسار تو به نقش جهان جلوه می‌کند عالم نمود حُسن تو بود و جز این نبود
عارف نظر به هرچه کند از سر یقین بیند عیان جمال تو از دیده شهود...

(همان: ۱۳۶)

در ترجیع بندی طولانی این بیت را تکرار می‌کند که:

که جهان موج‌های این دریاست موج و دریا یکیست، غیر کجاست

(همان: ۳۰۴)

در هستی‌شناسی عرفانی که نوعی دیدگاهی فلسفی به شمار می‌آید و مهمترین بخش از عرفان نظری است، «وحدت وجود» به معنای این است که، وجود به حق اختصاص دارد و این وجود امری واحد و یکتاست:

گر بدانی نسبت ما را به دوست آن زمان بینی که هستی جمله اوست

(اسیری لاهیجی، ۱۳۸۱: ۱۹۷)

عقیده دارد که عارف در مقام جمع الجمع وحدت وجود را در می‌یابد که کثرت و وحدت را، هر دو، می‌بیند:

درباره این موضوع که هستی به او محدود می‌گردد و دیگر موجودات و بلکه کثرت، غیر واقعی است به تمثیل‌هایی پناه می‌برد تا چگونگی ارتباط کثرت با وحدت را بیان نماید و تمثیل نور و سایه از مشهورترین نمونه‌ها برای آن به شمار می‌آید.

او چو خورشیدست و ما چون سایه‌ایم همچو نور و سایه ما همسایه‌ایم
هستی سایه یقین از نور دان سایه را بی شک دلیل نور خوان
سایه کی از نور می‌گردد جدا مگذر از ما گر همی خواهی خدا
سایه در معنی نمود و همی است نور بیند هر که او از وهم رست

(همان: ۱۹۸)

از این دیدگاه هستی‌شناسانه وحدت وجودی یک دیدگاه وحدت‌شهودی و انسان‌شناسانه نیز بدست می‌آید، یعنی به انسان هم توصیه می‌شود تا به دریای وحدت گام نهد و تبدیل به انسان کامل گردد و در همه هستی او را می‌بیند.

سایه بودم نور خور بر من بتافت زان تجلی، سایه خود را نور یافت
دیده حق بین اگر بودی ترا از رخ از هر ذره بنمودی ترا
وهو معکم همچو روز روشن است او چو جان و جمله عالم تن است
نحن اقرب از کتاب حق بخوان نسبت خود را به حق نیکو بدان

هرچه منفی بود مثبت یافتی وحدت آمد روز کثرت تافتی

(همان: ۱۹۹)

هرکه گوید نیست کلی هیچ غیر در یقین اوست مسجد عین دیر
صاحب جمع است و پیشش نیست فرق جان او در بحر وحدت گشته غرق
جمع جمع است اینکه خود گوید عیان در مریای همه فاش و نهان
عین خواند هرچه آید در نظر باز غیرش خواند از وجه دگر
صاحب این مرتبه کامل بود زانکه این آن هر دو را شامل بود

(همان: ۲۱۱)

نتیجه‌گیری

بحث از وحدت وجود با اعتقاد به توحید و با تفسیری عرفانی از آیات و روایات دینی آغاز می‌گردد و با ابن عربی به زبانی فلسفی و حکیمانه تبدیل می‌شود. شارحان ابن عربی در شاخه شیعی خود شخصیت‌هایی را شامل می‌شود که دارای ابتکارها و نوآوری‌های بدیعی بوده‌اند که حتی دریافت‌های ابن عربی را نقد نموده و از او فراتر رفته‌اند. یکی از این بزرگان اسیری لاهیجی است که در کتاب «مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز» خود بطور منشور و در دیوان اشعار و اسرارالشهود و رسائل دیگر بطور منظوم به بیان وحدت وجود با دیدگاهی شیعی پرداخته است و حلقه قدرتمندی از عارفان شیعی را در حوزه عرفان نظری و در عصر خود مستحکم کرده است.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن عربی (۱۴۲۵)، محیی الدین، الفتوحات المکیه، تصحیح: عثمان یحیی، بیروت: دار صادر.
- ۲- استیس (۱۳۷۵)، و.ت، عرفان و فلسفه، ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی، تهران: سروش.
- ۳- اسیری لاهیجی (۱۳۸۸)، شمس الدین محمد، اسرارالشهود، تصحیح: سیدعلی آل داود، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۴- ----- (۱۳۷۱)، -----، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح: محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوآر.
- ۵- امین (۱۳۷۶)، سیدحسن، وحدت وجود در فلسفه و عرفان اسلامی، تهران: بعثت.
- ۶- انصاری (۱۳۶۲)، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، تصحیح: سرور مولایی، تهران: توس.
- ۷- الفاخوری (۱۳۵۸)، حنا والخلیل الجبر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: زمان.
- ۸- جامی (۱۳۷۰)، عبدالرحمن، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح: محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- ۹- زرین کوب (۱۳۶۲)، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- الشیبی (۱۹۶۳)، کامل مصطفی، الصلۃ بین التصوف و التشیع، بغداد: دارالکتاب العربی.
- ۱۱- --- (۱۳۸۷)، -----، تشیع و تصوف، ترجمه: علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.
- ۱۲- شوشتری (۱۳۵۴)، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- ۱۳- عطار (۱۳۷۵)، فریدالدین، دیوان عطار، تصحیح سعید نفیسی، تهران: سنایی.
- ۱۴- عین القضاة (۱۳۴۱)، التمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۵- غزالی (۱۴۰۹)، ابو حامد محمد، احیاء علوم الدین، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ۱۶- نسفی (۱۳۴۴)، عبدالعزیزبن محمد، کشف الحقایق، به کوشش: احمد مهدوی دامغانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۷- نصر (۱۳۶۱)، سیدحسین، سه حکیم مسلمان، ترجمه: احمد آرام، تهران: خوارزمی.